بررسی

میراث امروزی مارکس

تری ایگلتون، نظریه‌پرداز مشهور انگلیسی و نویسنده کتاب‌هایی نظیر «نظریه ادبی»، «ایدئولوژی»، «مارکسیسم و نقد ادبی» و «مُلّه بیش از ۴۰ کتاب در زمینه نقد، زیبایی‌شناسی، فرهنگ و فلسفه با رویکرد مارکسیستی است. ایگلتون در کتاب «پرسش‌هایی از مارکس؛ تلاش می‌کند به چندین نقدهای وارد به مارکسیسم پاسخ دهد و در نهایت بگوید چرا مارکس به شدت در زمان خودش بلکه، امروز نیز محق است. عنوان اصلی کتاب در انگلیسی عبارت است از: «چرا مارکس حق داشت؟». هدف نگارنده روشن‌کردن تفکر مارکس و اندیشه‌های او و همچنین پاسخ‌گویی به برخی از شبهات درباره آرا و نظریات مارکس است. ایگلتون در پیش‌گفتار کتاب می‌گوید «من از آن دست جی‌هایی نیستم که ابتدا تظاهر می‌کنند که به همه چیز می‌شود انتقاد کرد. اما وقتی از ایشان می‌خواهید سه نقد جدی به مارکس وارد کنند سکرمه‌هایشان در هم می‌رود و لب از لب وا نمی‌کنند». ایده نگارش این کتاب در ذهن ایگلتون از این فکر شروع می‌شود که اما ممکن است آشنازبین انتقادهای وارد به کار مارکس همگی اشتباه باشند؟ و اگر نه تماما نامعقول عمدتا چنین باشند؟ البته او این فکر را به این معنی نمی‌داند که مارکس هرگز قدمی به خطا برنداشت. او بر آن است که نشان دهد اندیشه‌های مارکس نه کامل بلکه معقول و موجهند. برای اثبات این مدعا، در این کتاب ۱۰ فقره از رایج‌ترین انتقادها به مارکس را آورده و کوشیده است آنها را یک به یک رد کند. هدف دیگر ایگلتون در این کتاب این است که در جریان این کار درآمدی روشن و قابل‌فهم به تفکر مارکس برای کسانی عرضه کند که با کار او آشنایی چندانی ندارند. اولین پرسشی که هواداران نظام سرمایه‌داری و منتقدان مارکس مطرح می‌کنند، این است که مارکسیسم در جهان کارخانه‌ها و شورش‌های کرسکان، کارگران معدن زغال‌سنگ، جهان فقر گسترده و توده‌های کارگر موضوعیت داشته است. اما در جوامع مابعد صنعتی غرب امروز که بسیاریش بی‌طبقه و سیال شده‌اند، دیگر نمی‌توان از اندیشه‌های مارکس جریانی آموخت. آنها با قاطعیت اعلام می‌کنند عصر مارکسیسم به پایان رسیده است. اما ایگلتون در مقام پاسخ می‌گوید این اظهارات که اراد اساسی دارد و لن هم این است که مارکسیسم نقدی است بر سرمایه‌داری و تا زمانی که بازار سرمایه‌داری کرم است، مارکسیسم هم کارا و ثمربخش است. اتفاقا ضرورت مارکسیسم به‌ویژه پس از دهه ۱۹۲۰، آشکارتر شد زیرا در این دهه، نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان دستخوش تغییرات سرنوشت‌سازی شد. نظام تولید ضدنیت حای خود را به فرهنگی دیگر داد؛ فرهنگی مبتنی بر مصرف‌گرایی، گسترش ارتباطات، فناوری اطلاعات و صنعت خدمات، نشکاه‌های کوچک ناممرکز، چندملتوره و فاقد سلسله‌مراتب.

بعضی دیگر از هواداران نظام سرمایه‌داری و منتقدان اندیشه‌های مارکس اذعان می‌کنند مارکسیسم در مقام نظر خیلی خوب است اما هر وقت به عمل درآمده، نتیجه‌ای جز اراهب، جبارت و کشتارهای جمعی نداشته است و سوسیالیسم در عمل بعضی نبود آزادی و کمبود مواهب مادی. آنها معتقدند این مشکلات و دهشت‌ها، نتیجه اجتناب‌ناپذیری جیزی است به نام برجین بازار آزاد. پاسخ ایگلتون این است که کشورهای سرمایه‌داری مدرن خود حاصل تاریخی لبریز از برده‌داری، نسل‌کشی و استعمارند و در واقع سرمایه‌داری به بهای خون و اشک میلیون‌ها انسان بدید آمده است. همچنین در سه دهه پایانی قرن بیستم که سرمایه‌داری یکه‌تاز جهان بود، شمار کسانی که در جهان با درآمدی کمتر از دو دلار روزانه زندگی می‌کردند، تقریبا دو برابر شد. همچنین نظم فرایانش باقی. هم‌اکنون بی‌کاری در کشورهای غربی کریبان میلیون‌ها انسان را گرفته و با سرعت در حال افزایش است و اقتصادهای سرمایه‌داری فقط با تصرف میلیاردها دلار پول ساهرندان خود می‌توانند از این معلکه خلاص شوند. ایگلتون در فصل بعد در برابر اتهام خشک‌اندیشی به پیروان مارکس و انگلس به نقل از مارکس، می‌نویسد روش ماتریالیستی به حد خود بدل می‌شود اگر آن را نه یکی از اصول تحقیق، بلکه الگویی حاکم و آماده در نظر گیریم که اموا واقع تاریخ را به شکلی سازگار با خودش ارائه می‌کند. او هشدار می‌دهد نباید دیدگاه مارکس را درباره خاستگاه‌های سرمایه‌داری به‌صورت نظریه‌ای خطی درباره تاریخ درآوریم. او در برابر اتهامی که به مارکسیسم وارد می‌شود و این جهان‌بینی را متهم به یک‌سازی جامعه و مردم می‌کند، می‌نویسد در دیدگاه مارکس، سوسیالیسم نظامی به‌مراتب تکثرگراتر از نظام کنونی را شکل می‌دهد. کموینیسم، دقیقا به این علت که همگان را تشویق می‌کند تا استعدادهای درونی خویش را شکوفا کنند، نظامی به‌مراتب متکثرتر، متنوع‌تر و پرشیبی‌نابذیرتر خواهد بود.

منتقدان مارکس و انگلس می‌گویند این جهان‌بینی همه‌جیز را به اعتبار انجامیل رایش هیچ کم نیست. بله، در برابر خواص و تحت شرایطی خاص مردم خواهان فلسیم هستند. مسئله بر سر اکاهی کاذب نیست؛ در سایه «مردم» یک ماشین بیل فلسیمی در کار است.

سایمون جوت: اقتدارطلبی و حتی فاشیسم هنوز هم در سراسر اروپا تهدیدهای جدی به‌شمار می‌آیند. ضمن آنکه روزبه‌روز تهدید نوعی «فاشیسم رخوفی» یا «فاشیسم نو» یا «جهانی» هم قوت می‌گیرد، مشخصه قوت‌گرفتن حزب‌ها و جنبش‌هایی است که با لفاظی‌های پوپولیستی شرکت‌های بزرگ و نظام بانکی را تطبیع می‌کند ولی سیاست‌های سرمایه‌دارانه، اقتدارطلبانه و (تلویحا یا تصریحا) نژادپرستانه پیش می‌نهند. در انگلیس هم باید بشنود کفت «یوکیپ» یک عرض نامش بیشتر بدبدهای انگلیسی است تا بریتانیایی» همین خط را نمایندگی می‌کند (هر چند همان روال معمول انگلیسی‌ها که غالبا آتش‌شان خیلی تند نیست) و البته در همان جا هم هنوز خیلی‌ها خیلی «انگلیش دیفنس لیگ» به همان سبک قدیم وجود دارد.

به نظرم اطلاق عنوان «میکرو فاشیسم» به سوپر و بر این قبیل تهدیدها هم محاسنی دارد و هم معایبی. از یک طرف، استفاده از این تعبیر می‌تواند کمک بزرگی به اجرای مفید باشد در انگاره توهم. خواهان سرکوب یا استمار خود هستند. از طرف دیگر در حوزه رایش و چه دلون، این خط مرجع‌دادن به انگاره «آکاهی کاذب» به اصطلاح دوباره از در پشتی وارد شود. یعنی از در تمایزی تلویحی میان کسانی که از اعلی «خوب» بهره‌مندند (یعنی به آزادی یا انقلاب) و کسانی که یک به میل «بد» گرفتارند (میل به سرکوب یا اقتدار) و و همین دلیل هم محتاج کسی هستند که روشنکری اراده را به عهده بکیرد (کیک حزب، رهبر یا روشنفکر). از این هم کلی‌تر، مفهوم نیستم مفهوم «سرکوب» مفهوم چندان مفیدی باشد: در عالم سرمایه‌داری قدرت به از تولید سرکوب بلکه از راه تحریک و برانگیختن میل و لذت عمل می‌کند.

با این‌حال، تعبیر «میکرو فاشیسم» تعبیری است که می‌تواند به کار آید مادام که توجه ما را جلب می‌کند به آن‌دسته از مایه‌گذاری‌های عاطفی و روال‌های اجتماعی هروزه که مراکز قدرت را تقویت می‌کنند: فاشیسم دست‌کم تاحدی می‌تواند از دل میل به نظم یا حس تعلق سیر براورد. میلی که به خصوص در دوره‌های بحران تشدید می‌شود و می‌تواند هم با شکل‌های اقتدارطلبانه بروز دهد. به طور دلیل است که باید مراقب «پوپولیسم دیجیتال» جریانی مثل کریلیسوو باشیم: کنش خودتسیفته‌وار رسانه‌های اجتماعی جذابیت آن را برای مردمی که میل دارند بخشی از یک «جنبش» باشند تشدید می‌کند. و بالاخره باید گفت درک علل ظهور اقتدارطلبی در دنیای امروز نیازمند یک تحلیل تاریخی درازمدت و انضمامی است. تحلیلی که نه تنها بحران اقتصادی امروز بلکه عوامل متنوع دیگر را هم در نظر بکیرد. از جمله، عواملی مثل ظهور نولیبرالیسم در سی سال گذشته، شیوع بیکاری و بی‌قدرت‌شدن مردم، افول اتحادیه‌های کارگری و چپ سوسیال‌دموکرات و البته عوامل مهم دیگر.

درباب بحران (۱۹۱۹،۱۹۳۳،۲۰۱۳)

سال نیومن: راستش من خیلی با تحلیل «وو مینک» در مورد کریلو و «جنبش پنج ستاره» موافق نیستم. به نظرم در اینجا لزوما با فاشیسم، نئوفاشیسم یا حتی اقتدارطلبی دست‌راستی مواجه نیستیم. البته مسلما این جنبش پوپولیستی است و پتنژ پوپولیسم و هر فیگوری از «مردم» همیشه شبح مبهم فاشیسمی بالقوه پنهان است. با این‌حال به‌نظرم کریلو و «جنبش پنج ستاره» - دست‌کم در قالب کنونی آن - به‌دیدهای غامض‌تر از این حرف‌هاست و نمی‌شود به این سادگی آن را ذیل یکی از مقوله‌های ایدئولوژیکی و سیاسی سنتی کنجاند. من این به‌دید را پوپولیسم پست‌مدرن می‌خوانم. شکلی از ضد سیاست که تلاش می‌کند در فرایندهای سیاسی معمول وقفه بیندازد و از این راه شیوه‌های جاافتاده و مستقر بازنمایی سیاسی را متزلزل کند. به عبارت دیگر، پوپولیسم پست‌مدرن می‌کوشد در فرایندهای عادی سیاسی نوعی فضای نمادین خالی بازکند و - دست‌کم به زعم خود - فساد و تباهی طبقه سیاسی حاکم را برملا سازد. خب این تاحدی فرق دارد با برنامه اقتدارطلبی یا فاشیسم برای به‌دست‌گرفتن قدرت. یک جنبش فاشیستی واقعی هر فرصتی را برای تشکیل دولت غنیمت می‌شمرد. ولی کریلو و «جنبش پنج ستاره» تا به حال از این کار سر باز زده‌اند. به علاوه، خود این جنبش هم ملغمه‌ای غریب است از مضمون‌ها و برنامه‌های نامتجانس. کاه پیشرو و کاه ارتجاعی، هم دست چپی و هم دست راستی، لیبرالیزم و پوپولیستی. بسیاری از مضمون‌های این جنبش - دست‌کم اگر بخواهیم موضع آنها را بر اساس آنچه خودشان اعلام می‌کنند جدی بگیریم - واقعا جذاب است: دموکراسی مشارکتی، عدالت اجتماعی، محافظت از محیط زیست و از این قبیل. «جنبش پنج ستاره» سیاست را در واقع خندسیاستی است در قالب نمایش. نمایشی خندمایش. این جنبش مثل دالی تهی یا پردای خالی عمل می‌کند که مردم می‌توانند خشم و غضب خود نسبت به وضع موجود را بر آن بازتاب دهند. «جنبش پنج ستاره» همان‌قدر با جنبش «اشغال» وجه اشتراک دارد که با «یوکیپ». کریلو با بکیاریو (و البته بقیه همان‌قدر دارد) با جنبش «پنج ستاره» تاحدی می‌تواند در کنار یکدیگر، کاهش مالیات‌ها و دستمزدها لغو حقوق کار و مانند این‌ها).

**سال نیومن: کنترش فناوری‌های جدید در عرصه ارتباطات باعث نشده سیاست دموکراتیکی از قلل شود. اشکال جدید بلاک‌کراسی، اعانه‌های خرد اینترنتی و سایر رویه‌های ظاهرا فابی و مشارکتی شکلی جدید از فناوری‌های قلوبال دموکراتیک است؛ این بسته‌راه‌های دموکراتیک به ما نشان می‌دهد که ارتباط میان دامن و سیاست و البته در عمل مناسبات واقعی قدرت و اشکال مختلف سیتز اجتماعی را پنهان می‌کند. من کفتن کفت خوب مکتب کینزی هم نوعی پپولیسم است که فاتنزی خاصی را رواج می‌دهد، اما به این فاتنزی شکلی از سرمایه‌داری هست که همه در آن متفنع خواهند بود. (انکار نمی‌کنم شاید مدتی مجبور بشویم به شکل استراتژیک مکتب کینزی را به کار بندیم و از شرایط وقت، حقوق کار، خدمات عمومی و غیره دفاع کنیم؛ به این شرایط موجود. دفاع از دولت رفاه حرکتی رادیکال است). با این‌حال، جریان چپ برای پروراندن رایت خسروش موانعی بیش رو دارد. اولین مانع مربوط است به مسئله رقابت‌های ایدئولوژیک بین چپ جریان‌های چپ. اگر چپ بخواهد جریان چپ است: سادوتر از وضع موجود واحترت‌ار به مبارزه طلبیدن آن است. دومین مانع اینکه آماج حمله‌های به‌درد بخور چپ ساختارهای غیرشخصی است و کنجاندن این قبیل تحلیل‌ها در قالب رایتی عامه‌پسند کاری دشوار به نظر می‌رسد (همین است که رهاس‌ها یا فیلم‌های مارکسیستی خوب این‌قدر کم‌اند). و همین است که به جای رایت‌های مارکسیستی این‌قدر با رایت‌های پپولیستی روبه‌رو هستیم. رایت‌هایی که قهرمان‌های مشخصی دارند و به سادگی می‌توان انگشت اتهام را به طرف آنها نشانه رفت (بانکداها، مهاجران، بوروکراها و امثال اینها). و بالاخره این مشکل هم وجود دارد که چطور می‌توان این قبیل رویت‌ها را انتشار داد بدون کاهش و کردانندگی مجاری انتشار درست همان‌هایی هستند که می‌خواهیم با آنها مبارزه کنیم. باید رسانه‌های اجتماعی برای این منظور مهیا باشند. ولی آنها هم در خلا کار نمی‌کنند؛ رسانه‌های اجتماعی در دل همان مناسبات اجتماعی کار می‌کنند که رسانه‌های سنتی. کاریزان آنها همان سنخ فضای ایدئولوژیک را دوباره می‌چشند که رسانه‌های سنتی (چنانکه اخیرا دیدیم) با جاسوسی دولتی و شرکتی مواجه‌اند. و البته (همانکونه که در مورد «جنبش پنج ستاره» ایتالیا شاهدیم) اغلب این رسانه‌ها صرفا دالانی عظیم برای انعکاس حماقات‌اند: رسانه‌های اجتماعی لزوما مجرای تفکر انتقادی نیستند.

درباب مردم گمشده

سال نیومن: «پوپولیسم به این علت وجود دارد که مردم وجود دارند». مضمون مردم مضمون همیشگی گفتارهای توتالیتر است که به شیوه‌ای کاملا ایتالیایی وجود آنها مرکز می‌شود: «نیروهای سیاسی مهم معمولا سر مؤلفه‌های مردم‌پسند تراجع اجتماعی تکیه کرده‌اند؛ پپولیسم کاتولیک، سنت سوسیالیسم، شاخه‌های مختلف کمونیسم... هر جا مردم وجود داشته باشد، پپولیسم نمی‌تواند وجود داشته باشد». بلا، اما این کلیسه می‌کرد که حتی در تاریخ هیتلر آوانگارد «مردمند که غایبند». باوجودین، نقد رادیکال از پپولیسم نباید تابعی مهم به دنبال داشته: «ظهور یک دموکراسی بالای دم آمریکا و ظهور نظریه و عمل انقلاب در امپراطوری تقلروی روسیه. کفتن به تا نقاطی که توسعه سرمایه‌داران در مقیاس جهانی تحلیل تندنیز خود را ایتالیا و انگلیس را به‌دیدن بیش‌تر می‌کند: «در پپولیسم امروز نه مردم هست و نه شهروندی. باید با پپولیسم مبارزه کرد چون مناسبات قدرت را در پرده می‌برد. پپولیسم دیدبه به مدد دم و دستگاه اقتصادی-رسانه‌ای- حقوقی خود مدام در حال ساختن «مردمی وفادار» است. چیزی مثل «مشتریان وفادار» دنیای برندزه اقتصاد نولیبرال: «مردم» برلوسکونی بسیار سال آزگار است که با جای باز سلطان آرکور» می‌کدارند؛ قانونهای کریلو هم به فرایند هویتی فراکیر مشابهی رو آورده‌اند ترکیب‌بندی کفتارهای اجتماعی ایتالیا را مغشوش‌تر می‌کند. سؤال این است که امروز با این تهادهای ضعیف، حاکمیت‌های ضعیف و به محافرقی‌ترین اصول عقاید چپ (طبقه، جایگاه، کشمکش، همبستگی، برابری) مردم چگونه باید شکل بگیرد؟ آیا می‌توان دوباره مردمی اقتدارستیز آفرید؟ آیا فقط با فقدان مردم روبه‌روییم یا کرفتار فقدان مردم هستیم؟

سال نیومن: به نظرم فیگور «مردم» محتاج بازاندیشی جدی است. باید دید آیا این اراده هنوز هم جنبه رهایی‌بخش دارد یا صرفا همان تصور جاافتاده در اندیشه سیاسی است: تمامیتی خیالی که قدرت دولتی از دل آن سر برمی‌آورد. یا به عبارت دیگر، بیکرهای سیاسی که به حاکم مشروعیت می‌بخشد. در پاسخ به سؤال‌های قبلی بر تیانسیو خطرناک. خشونت‌بار، تمامیت‌خواه و فاشیستی این انگاره کذشته کشمکش حال بسیار میان دیدگاه‌های رسانه‌ای و سیاسی را مدمی امیل مردمی واقعا دموکراتیک وجود دارد؟ یا به نقطه‌ای رسیده‌ایم که این انگاره همه ظرفیت‌های خود را از دست داده و باید به شکل‌های جدید جمعیت سیاسی بیندیشیم؟ من حس می‌کنم فقط به چین نقطه‌ای رسیده‌ایم و دیگر خبری از آن انرژی‌های دموکراتیک و رهایی‌بخش کسه زمانی در انگاره مردم منبلور بود نیست. چه‌بسا همین که امروز چنین مردم در این اشکال غریب، خشونت‌آمیز و ارتجاعی دوباره ظاهر شده، علامت یک چنین قلبی باشد. به رغم همه مشکلاتی که با مفهوم «انبوه خلق» دارم به نظرم این انکاره کز اندیشه انومیست‌ها و پاتانومیست‌ها برآمده دوست‌داشتنی‌تر است. زیرک تاملات جدی‌تری می‌طلبد. من هنوز مرجلو دلوزی صاحب آن است و کاژالیو اسوجانی که مالک آن جنبوربوتو کاژالیو است. این واقعیت ارتباط‌دهنده‌ای که دو شرکت بازاریابی خاص بردنکان اختیارات بوده‌اند، تاییدی است بر تحلیل دلوز- سازوکارهای کنترل، رویدادهای سیاسی مثل نظرسنجی پیش‌بین از حوزه انتخاباتی و پیمایش‌های بی‌پایان، پایگاه‌های داده غیرقابل‌نفوذ، تبدیل داده به کالا. شتسوشوی مغزی مداوم، اینفلوئنسرهایی که در اینترنت اجتماع عمومی ایتالیا درست می‌کنند. چت‌بات‌های ناشناس، خبرهای دجیجیتال، اتاق‌های پژواک. رسانه‌های خبیث. این مناسبات ویژگی‌های نولیبرالیسم ایتالیا-اسپانیا-دموکراتیک؟). همیت این قوت جدید کنترل فقط با مبارزه با جنبش‌های شفاف (و بیش‌تر با کنترل شبکه‌ای) قابل فلسر است. ژاک راسیر معتقد است که ما در دوره پسا-سیاست زندگی می‌کنیم: «چطور می‌توانیم از این فلسر نولیبرال فرار کنیم و خودمان را از ابعاد اپیدولوژیک محصولات انتخاباتی آن برهانیم؟ در دوران افول هژمونی مارکسیستی سیاست‌های چپ چه آرایش جدیدی باید به خود بگیرند؟

سال نیومن: بی‌شک همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، گسترش فناوری‌های جدید در عرصه ارتباطات و شفافیت دموکراتیک باعث نشده سیاست دموکراتیک‌تر از قبل شود. کاملا برعکس. می‌توان اشکال جدید بلاک‌کراسی، اعانه‌های خرد اینترنتی و سایر رویه‌های ظاهرا افقی و مشارکتی را - به رغم برخی جنبه‌های جذابی که دارند - شکلی جدید از فناوری‌های نولیبرال دموکراتیک به‌حساب آورد؛ این بت‌واره‌های دموکراتیک به این توهم ما دامن می‌زنند که واقعا در فرایندهای سیاسی مشارکت داریم. آن‌هم به شکلی بی‌سابقه. وای کنترل نخبگان سیاسی. باید به همه اینها به شدت مشکوک بود. مشکل اینجاست که این قبیل فناوری‌ها الگوی بازاری دموکراسی را ریشه‌دارتر می‌کنند و سوژه‌ها را در قالب شهروند-مصرف‌کننده بازتولید می‌کنند. یعنی به هیئت سوژه‌ای که در عرصه سیاست دست به انتخاب‌های عقلانی می‌زند. همان‌طور که کفتید، این دقیقا نوعی فعالیت سیاسی است که بر مبنای الگوی نولیبرالیسم بازار مبادله و در عین‌حال، ولو به شکلی منحرف، نوعی سیاست‌زدایی است. به کمه ما در آن می‌توانیم کاراقرین خود باشیم. بی‌شک به قسمی سیاست افقی نیاز داریم که این عقلانیت نولیبرال حاکم را مستقیما به پرسش بکشد. عقلانیتی که فقط مسئله سرمایه را بر زندگی سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار می‌کند. دوباره تاکید می‌کنم راه‌حل مشکل این است که به نوعی سیاسی-اجتماعی و اقتصادی خود شکالی حقیقتا خودانجیز خواهیم آفرید.

سایمون جوت: هزار کار اصلی دولت نمایندگی سرمایه است. باستان‌مدارن معمول به همین وظیفه می‌چسبند: اغلبه‌های کوچک اوماما جیزی از اقتدارطلبی یا نولیبرال‌بودن سیاست‌های او نکاسته است. اگر جیزی جون «کولی‌شدن سیاست» در کار باشد به کمانم باید جیع ربطی به آن ندارد که اقلیت‌ها در مقام سیاست شاد کفتار و ارتباط نداشته‌اند. پول کاملا در اینها رخنه کرده و این تصادفی نیست. ماهیت‌شان اقتدارطلبی باید باید کفتار را برابیم. خلق‌کردن همیشه با ارتباط بوراکرفتن در قالب اقتدار شاید. باید راه تحت در این باشد که حفره‌های عدم ارتباط با مدارشکن‌های خلق کنیم و از این طریق کنترل را دور بزنیم».

بنابراین اگر ارتباطات به تباهی کشیده شده - به‌خصوص در فناوری‌های همه‌جا حاضر امروز که اتصال دائم جیزی در حد امر مطلق کانتی است- لازم است به این فکر کنیم که جطور می‌توان این مدارها را از نو ساخت و مدارشکن‌ها را وارد کار کرد. برای مثال کمی اصلی جمع‌های هیاری ناشناس، یعنی کمنام و مخفی بودن نقشی مهم در مخکن کردن مدارهای نظارت و کنترل موجود در ارتباطات مدرن دارد.

مسلما انتخابات که سابقا شکل عادی ارتباط و نمایندگی سیاسی بود دیکر به آخر خط رسیده است. با اینکه برخی صاحب‌نظران کاهش علاقه به انتخابات و مشارکت در آن را علامت بیماری دنیای پساسیاسی کرفته‌اند من آن‌قدرها هم بدبین نیستم. شاید این آغاز سیاست باشد. شاید این آغاز سیاست واقعی باشد. اما این آغاز سیاست بدون دموکراسی مبانه سوکواری زیست و نباید تصور کرد که این تنها جرعه حقیقی سیاست است.

سایمون جوت: سؤال خیلی خوبی است. ولی متأسفانه پاسخ سرراستی ندارد. اولین وظیفه ما شکل دادن به فضاهایی برای بحث درباره این پرسش است. به همین علت است که جنبش اشغال، با همه کاستی‌ها و مشکلاتی که داشت، تاحدی امیدوارکننده بود. تنها راه برای تحقق انگاره مبانه می‌کند که نتوانست جیج چشم‌اندازی بدون ارائه کند. ولی منتقدان از ابتدا می‌بریند که بدیل مورد نظر این جنبش عملا در حال اجرا بود: نفس اشغال‌کردن بدیلی بود برای خصوصی‌سازی و حاشیه فضا که به‌قدری بدتر هم می‌شود. نوعی بازیکیری فضا که در آن علاوه بر کارهای دیکر امکان بحث‌کردن هم فراهم بود.

مارکسیسم نقشی مهم در این اجرا دارد: شاید هژمونی مارکسیسم را به افول باشد، چون در سیاست جیج‌های رادیکال تبیین وضعیت امروز ماست. «مردم» مقوله‌ای پپولیستی و در نتیجه پاس‌گراست. (البته شاید من اظهارات توتنی را به فهمیده باشم...).

درباب کنتل

**ژیل دلوز در کتاب «پی‌نوشتی بر جوامع کنترلی» که در سال ۱۹۹۰ به چاپ رسید می‌نویسد به لطف تحلیل‌های روشنگر میشل فوکو پیمای جدیدی در جامعه عرضی تشخیص داده‌ایم. تحلیل او از قرار است: در اینجا دیگر نه بر سیستم جوامع انضباطی تأکید می‌شود. از دید او: «حالا بازاریابی ابزار جامعه کنترلی است و نقطه تمرکز بسیاری ارباب بی‌شرم ما را می‌گذارد». بیاید بپینیم بشت دو جناح سیاسی موفق انتخابات ایتالیا چه کسانی بودند. یعنی دو جناح «فوزتزا» (حزب اول برلوسکونی) و «جنبش پنج ستاره» به ترتیب «بابلیتالیا ۸۰» و مارجلو دلوتری صاحب آن است و کاژالیو اسوجانی که مالک آن جنبوربوتو کاژالیو است. این واقعیت ارتباط‌دهنده‌ای که دو شرکت بازاریابی خاص بردنکان اختیارات بوده‌اند، تاییدی است بر تحلیل دلوز- سازوکارهای کنترل. رویدادهای سیاسی مثل نظرسنجی پیش‌بین از حوزه انتخاباتی و پیمایش‌های بی‌پایان، پایگاه‌های داده غیرقابل‌نفوذ. تبدیل داده به کالا. شتسوشوی مغزی مداوم، اینفلوئنسرهایی که در اینترنت اجتماع عمومی ایتالیا درست می‌کنند. چت‌بات‌های ناشناس، خبرهای دجیجیتال، اتاق‌های پژواک. رسانه‌های خبیث. این مناسبات ویژگی‌های نولیبرالیسم ایتالیا-اسپانیا-دموکراتیک؟). همیت این قوت جدید کنترل فقط با مبارزه با جنبش‌های شفاف (و بیش‌تر با کنترل شبکه‌ای) قابل فلسر است. ژاک راسیر معتقد است که ما در دوره پسا-سیاست زندگی می‌کنیم: «چطور می‌توانیم از این فلسر نولیبرال فرار کنیم و خودمان را از ابعاد اپیدولوژیک محصولات انتخاباتی آن برهانیم؟ در دوران افول هژمونی مارکسیستی سیاست‌های چپ چه آرایش جدیدی باید به خود بگیرند؟

سال نیومن: بی‌شک همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، گسترش فناوری‌های جدید در عرصه ارتباطات و شفافیت دموکراتیک باعث نشده سیاست دموکراتیک‌تر از قبل شود. کاملا برعکس. می‌توان اشکال جدید بلاک‌کراسی، اعانه‌های خرد اینترنتی و سایر رویه‌های ظاهرا افقی و مشارکتی را - به رغم برخی جنبه‌های جذابی که دارند - شکلی جدید از فناوری‌های نولیبرال دموکراتیک به‌حساب آورد؛ این بت‌واره‌های دموکراتیک به این توهم ما دامن می‌زنند که واقعا در فرایندهای سیاسی مشارکت داریم. آن‌هم به شکلی بی‌سابقه. وای کنترل نخبگان سیاسی. باید به همه اینها به شدت مشکوک بود. مشکل اینجاست که این قبیل فناوری‌ها الگوی بازاری دموکراسی را ریشه‌دارتر می‌کنند و سوژه‌ها را در قالب شهروند-مصرف‌کننده بازتولید می‌کنند. یعنی به هیئت سوژه‌ای که در عرصه سیاست دست به انتخاب‌های عقلانی می‌زند. همان‌طور که کفتید، این دقیقا نوعی فعالیت سیاسی است که بر مبنای الگوی نولیبرالیسم بازار مبادله و در عین‌حال، ولو به شکلی منحرف، نوعی سیاست‌زدایی است. به کمه ما در آن می‌توانیم کاراقرین خود باشیم. بی‌شک به قسمی سیاست افقی نیاز داریم که این عقلانیت نولیبرال حاکم را مستقیما به پرسش بکشد. عقلانیتی که فقط مسئله سرمایه را بر زندگی سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار می‌کند. دوباره تاکید می‌کنم راه‌حل مشکل این است که به نوعی سیاسی-اجتماعی و اقتصادی خود بازکردیم. بلکه باید در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود اشکالی حقیقتا خودانجیز خواهیم آفرید.

سایمون جوت: هزار کار اصلی دولت نمایندگی سرمایه است. باستان‌مدارن معمول به همین وظیفه می‌چسبند: اغلبه‌های کوچک اوماما جیزی از اقتدارطلبی یا نولیبرال‌بودن سیاست‌های او نکاسته است. اگر جیزی جون «کولی‌شدن سیاست» در کار باشد به کمانم باید جیع ربطی به آن ندارد که اقلیت‌ها در مقام سیاست شاد کفتار و ارتباط نداشته‌اند. پول کاملا در اینها رخنه کرده و این تصادفی نیست. ماهیت‌شان اقتدارطلبی باید باید کفتار را برابیم. خلق‌کردن همیشه با ارتباط بوراکرفتن در قالب اقتدار شاید. باید راه تحت در این باشد که حفره‌های عدم ارتباط با مدارشکن‌های خلق کنیم و از این طریق کنترل را دور بزنیم».

بنابراین اگر ارتباطات به تباهی کشیده شده - به‌خصوص در فناوری‌های همه‌جا حاضر امروز که اتصال دائم جیزی در حد امر مطلق کانتی است- لازم است به این فکر کنیم که جطور می‌توان این مدارها را از نو ساخت و مدارشکن‌ها را وارد کار کرد. برای مثال کمی اصلی جمع‌های هیاری ناشناس، یعنی کمنام و مخفی بودن نقشی مهم در مخکن کردن مدارهای نظارت و کنترل موجود در ارتباطات مدرن دارد.

مسلما انتخابات که سابقا شکل عادی ارتباط و نمایندگی سیاسی بود دیکر به آخر خط رسیده است. با اینکه برخی صاحب‌نظران کاهش علاقه به انتخابات و مشارکت در آن را علامت بیماری دنیای پساسیاسی کرفته‌اند من آن‌قدرها هم بدبین نیستم. شاید این آغاز سیاست باشد. شاید این آغاز سیاست واقعی باشد. اما این آغاز سیاست دموکراسی مبانه سوکواری زیست و نباید تصور کرد که این تنها جرعه حقیقی سیاست است.

سایمون جوت: سؤال خوبی است. ولی متأسفانه پاسخ سرراستی ندارد. اولین وظیفه ما شکل دادن به فضاهایی برای بحث درباره این پرسش است. به همین علت است که جنبش اشغال، با همه کاستی‌ها و مشکلاتی که داشت، تاحدی امیدوارکننده بود. تنها راه برای تحقق انگاره مبانه می‌کند که نتوانست جیج چشم‌اندازی بدون ارائه کند. ولی منتقدان از ابتدا می‌بریند که بدیل مورد نظر این جنبش عملا در حال اجرا بود: نفس اشغال‌کردن بدیلی بود برای خصوصی‌سازی و حاشیه فضا که به‌قدری بدتر هم می‌شود. نوعی بازیکیری فضا که در آن علاوه بر کارهای دیکر امکان بحث‌کردن هم فراهم بود.

مارکسیسم نقشی مهم در این اجرا دارد: شاید هژمونی مارکسیسم را به افول باشد، چون در سیاست جیج‌های رادیکال

تظاهرات در والاراسو شیلی، ۲۴ اکتبر ۲۰۱۹

گفت‌وگو با سال نیومن و سایمون چوت درباره جمعیت، قدرت، پساموکراسی در قرن بیست‌ویکم

درباب سیاست و پوپولیسم معاصر

ترجمه: مرتضی پاکنیا

فاشیم روستایی، فاشیم شهری یا محله‌ای، فاشیم جوانان، فاشیم کهنه‌سربازان ... فاشیم زوج‌ها، خانواده، مدرسه و اداره. فقط میکروفاشیسم می‌تواند به این پرسش جهانی پاسخ دهد: «چرا میل مشتاق سرکوب خود است؟ چگونه جنس میل سرکوب خود را بخواهد؟»
ژیل دلوز و فلیکس گواتاری، هزار فلات، ص ۲۷۱.
ویلاک ایتالیایی «سرمایه‌داری منسوخ» در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ روح جنبش‌های پپولیستی و شبه‌فاشیستی سراسر دنیا را موضوع سلسله مصاحبه‌هایی با برخی متفکران چپ قرار داده و به تاثیرات احتمالی رسانه‌های دیجیتال بر عرصه سیاست می‌پردازد. این مصاحبه‌ها به صورت کتبی و آنلاین صورت گرفته و مصاحبه‌کننده‌ها لزوما از پاسخ‌های یکدیگر اطلاعی نداشته‌اند.
آنچه در ادامه می‌آید پاسخ‌های سال نیومن و سایمون چوت به سؤال‌های طرح‌شده در این مصاحبه است. سال نیومن، نظریه‌پرداز استرالیایی ساکن لندن و استاد نظریه سیاسی در دانشگاه کلدسامیت است که پیش از این متن‌هایی از او به فارسی ترجمه شده است. نیومن را نمایندهٔ «پست‌آنارشیسم» می‌دانند.
دلمشغولی اصلی او قرائت اندیشه آنارشیستی قرن نوزدهم از منظر پساساختارگرایی قرن بیستم است: «از باکونین تا لکان» (۲۰۱۱)، «وقدرت و سیاست در تفکر پساساختارگرایی: نظریه‌های جدید امر سیاسی» (۲۰۰۵)، «کلیت‌های بی‌نهایت: پست‌مدرنیسم و سیاست رادیکال» (۲۰۰۷)، «سیاست بی‌سر و بی‌دم: پست‌آنارشیسم» (۲۰۱۰)، «ماکس اشتیرنر» (۲۰۱۱)، «آکامبن و سیاست حقوق بشر» (به همراه جان لشته، ۲۰۱۳)، و «الهیات سیاسی: مقدمه‌ای انتقادی» (۲۰۱۸) عنوان کتابی است که سایمون چوت، نظریه‌پرداز انگلیسی و استاد سیاست و روابط بین‌الملل دانشگاه کینگ‌استون لندن است.
«مارکس و پساساختارگرایی: لیوتار، دریدا، فوکو، دلوزه» (۲۰۱۰) و «راهنمای کوردنبرگ برای مارکس» (۲۰۱۶) از جمله آثار اوست.

فاشیم روستایی، فاشیم شهری یا محله‌ای، فاشیم جوانان، فاشیم کهنه‌سربازان ... فاشیم زوج‌ها، خانواده، مدرسه و اداره. فقط میکروفاشیسم می‌تواند به این پرسش جهانی پاسخ دهد: «چرا میل مشتاق سرکوب خود است؟ چگونه جنس میل سرکوب خود را بخواهد؟»
ژیل دلوز و فلیکس گواتاری، هزار فلات، ص ۲۷۱.
ویلاک ایتالیایی «سرمایه‌داری منسوخ» در سال‌